

Husruv u Kwatik Ritak

شاه « خسرو و ریدك قبادی »

(خسرو قبادان و ریدك)

برگردان متن پهلوی و تصحیح و مقابله

از ایرج ملکی

۱ - ریدکی^۱ پرورده^۲ ایران از دودمان قبادی^۳ بنام واسپور^۴ دست بسینه پیش شاهنشاه ایستاده است .

۱ - ریدك، پسر، جوان نابالغ، منوجهری گفته، ساقیان سیم ساعد، ریدكان سیم ساق، طبری، ریکا، یزدی، رود (زادان بکارند، رودان بچینند)
۲ - وینارد، از مصدر پهلوی و یناردن یا وینارستن، پروردن، مرمت کردن .

۳ - متن، کواتیک ریتک، قبادی ریدك (ریدك از دودمان قبادی) .
از اینجا میتوان بی برد که معمای ملال آور « خسرو قبادان » چگونه پیدا شده، بطور یقین، کتاب هم، دراصل، عنوان « خسرو و قبادی ریدك » داشته (در شأن خسرو (پرویز) و بزرگزاده‌ای از دودمان قبادی، که کتاب تبار و پرورش عالی او را میستاید،) ولی بدبختانه، بعلمت تعصب و یاعدم درك یکی از نسخ، این عنوان اصیل، بصورت « خسرو قبادان و ریدکی » تحریف شد. و این نیز بنوبه خود مورد تصحیف خوانی معاصران (وست West و انوالا) قرار گرفت، « - و ریدك او، » که در هر دو حال با همه شواهد موجود مغایرت دارد. زیرا برطبق اشارات خود این متن و بتصریح روایت ثعالبی، ودلائل تاریخی دیگر، (نگاه به مقدمه) خسروی که باریدك از لب مرجانی و نغمه چنگ و ۱۰ هزار کنیزك مشکو سخن می-گوید، تنها خسرو پرویز میتواند باشد و پس.

۲ - او ستایش و آفرین بسیار کرد.

۳ - و گفت که : « شاهنشاه انوشه زید و جاویدان پادشاه هفت کشور

و کام انجام بود »

۴ - اگر نیوشه فرمائید : دودمانی که من ازش بودم از آزادگی

نیاکان خوب شما همه نامی و توانگر و کامروا بودند.

۵ - و ایشان را هیر (: مال) بقدر بایسته (: ضرورت) خویش بوده

است .

۴ - واژه واسپور یا بهتر است بگوئیم **Vaspuhr** (= ویسپور) بمعنیه

اهل فن، بازمانده از پهلوی اشکانی است (نگاه به « ساسانیان » ج ۲ ص ۱۲۰)

ظاهراً علت باید این باشد که جامعه ساسانی تشکیلات دودمانی را با حفظ عنوان

واسپور ازدوره اشکانی به میراث برده بود و حالا خود همین دلیل است که در اینجا

عنوان دودمان قبادی مورد نظر بوده نه نام ریدک. چه در صورت اخیر؛ طبعاً میبایست

تلفظ و شکل معمولی کلمه یعنی ویسپور را انتخاب نمایند. و از طرفی، تاکنون دیده

نشده که يك عنوان رسمی را بمنظور اسم خاصی بکار برند (مگر با اشتباه) . و

دلیلی هم در دست نیست که این مورد را يك استثناء بشمریم. چه اگر تنها برکه

قطعی این باشد که بجای « قبادی واسپور » (نظیر سورن واسپور، کارن واسپور...)

عبارت « قبادی ریدک به نام واسپور » بکار رفته، چگونه میتوان اثبات کرد که این

اشتباه - اگر اصولاً اشتباهی باشد - از سوی یکی از نسخ سر نزده است؛ خوشبختانه

ترجمه ثعالبی از روایت دیگر چنان دقیق است که هر نوع شبهه‌ای را برطرف می-

سازد : کان غلام من ابناء رؤسا الدهاقین، زیرا رؤسا الدهاقین ترجمه دقیق واژه

واسپور پهلوی است که مترجم دانشمند، معادلی برای آن در زبان عرب نیافته بود.

پس سطر اول در اصل این روایت (با تلخیص) چنین بوده است : ریدکی بود از

واسپوران یا از دودمان قبادی واسپور . بنابراین دودمان قبادی را باید یکی از

هفت یا هشت خاندان بزرگ ساسانی بشناسیم که دارای عنوان واسپوری بودند ، و

قطعا با آوازه بلندی که این نام در روایات دینی و حماسه ملی دارا بوده - و از نیمه

پنجم میلادی در سلسله نسب پادشاهان تاریخی ایران نیز انعکاس یافته ، - برای

چنین عنوانی مقبولتر از نام مشکوک و بی نشان **ZIK** است و در واقع اگر تاکنون

بآن توجه نشده در نتیجه نقصان مدارک بوده است. بهر حال، نخستین جمله این کتاب

از نظر تشکیلات ملی و دودمانی در دوره ساسانی حائز کمال اهمیت خواهد بود.

۶ - پدرم بکودکی درگذشت و مادری را که من پسرش بودم، پسری دیگر نبود.

۷ - از ایشان باره و سپر و کمان^۵ پدر و نقدینه بسیار^۶ و خوراک^۷ گونه-گونه و جامه خوب و چابک^۸ نیکو (بهره) داشتم .

۸ - بهنگام بفرهنگستانم^۹ دادند و من در فرهنگ^{۱۰} کردن ساخته (: آماده) و شتابنده بودم.

۹ - من یشت و هادوخت و یسنا و ووندیدادرا^{۱۱} هیر بدانه نرم (باتمئینه) آموختم و جای جای زند (گزارش اوستا) را نیوشه^{۱۲} کردم.

۱۰ - و دبیری ام (: نویسندگی) آن گونه است که خوب نویس و راز نویسی^{۱۳} باریک (دقیق) هستم و دانش کام^{۱۴} و تاریخ^{۱۵} دوست و فرزانه سخنم. و چابکیم در سواری و کمان وری آن گونه است که دیگری (: حریف) را خوشبخت باید دانست اگر از^{۱۶} برابر سراسیم بتواند^{۱۷} گذشت.

۱۲ - و نیزه وری من آنگونه است که بدبخت باید دانست، اسواری ،

۵ - تصحیح عبارت از د. نوایی است.

۶ - پهلوی : پارک ستیر.

۷ - قبراق، راحت.

۸ - مکتب ، آموزشگاه .

۹ - از مصدر فرهختن (از فرا + آختن = فراکشیدن) ، فرا گرفتن ،

کسب کردن .

۱۰ - بخش هائی از اوستا - متون مذهبی.

۱۱ - متن، نیوشیدن ؛ بگوش گرفتن - بدل سپردن.

۱۲ - حمزه اصفهانی ؛ کتابة السر . الفهرست ؛ راز دبیری؛ از اقسام رسم

خط های متداول.

۱۳ - دانش دوست .

۱۴ - پهلوی ؛ کارنامه ولی در اینجا «کار» آمده است که اصلا بمعنی جنگ

و حادثه و لشکر است (در کارزار - کارستان - کاروان) .

۱۵ - پهلوی tar ؛ آنسو - برابر.

۱۶ - ترجمه معین از انوالا ؛ « ... اگر بتواند تیر مرا از پشت اسبش از

خود بگذراند.»

راکه به اسب^{۱۷}، ونیزه وشمشیر به هم-رانی (: هم‌عنانی) وهم نبردی من آید
ونیز در اسب^{۱۸} ریس، چوگان، بی‌زمانی آسودگی^{۱۹}، کش-آخیز^{۲۰}، زیر تنگ
و بسر اسب^{۲۱} چنان زخم [که گوئی سر چوگان] رخ را ک^{۲۲} است. وچکش^{۲۳}
و پیکان من همواره بر یک جای پیدا آید.

۱۳ - به چنگ ، ون^{۲۴} ، بریت^{۲۵} ، تمبور ، کنار^{۲۶} و هر سرود^{۲۷} و
چکامه^{۲۸} ، ونیز پتواژه^{۲۹} گفتن و پای^{۳۰} بازی کردن استاد مردم.

۱۴ - و با آنچه درباره ستارگان^{۳۱} و اختران^{۳۲} است چنان ژرف شدم
که ایشان که اندر آن پیشه‌اند همه در [پیش] من خوارند.

۱۵ - به شطرنج^{۳۳} ، نواردشیر^{۳۴} و هشت پای^{۳۵} از همالان^{۳۶} فراترم.

۱۶ - برای بستن دو گونه زنب^{۳۷} از دوراه به ریشه^{۳۸} دوینداد گشنب^{۳۸}

نشینم.

۱۷ - از حیث اسب و ... (انوالا : سواره ..) .

۱۸ - میدان یا عرصه اسب‌دوانی مرکب از اسب + ریس (= راس : راه).
صورت بدلهای آسریس، اسب ریز و اسپرس هم از آن دیده‌میشود ولی صورت اسب
راس فقط بنام یکی از آهنکها محفوظ مانده (رساله اللهو والملاهی ، ابن‌خردادبه
مجله موسیقی دوره ۳ ش ۷۳) برای تبدیل راس به ریس سنجید . جداریستگان =
جداراستگان بهمن یشت.

۱۹ - پهلوی : اناسوتک **anasutak** . از **an** (ا نفی در جلوی حرف
صدادار) + **asutak** (: آسوده) = ناآسوده . ترکیب ناآسوده زمان یعنی
بی‌زمانی آسودگی. این واژه تاکنون شناخته نشده، انوالا آنرا بچند پاره تقسیم
کرده، بصورت ساختگی « هوشناس و تک زمان » در آورده.

۲۰ - در حالیکه به پهلوی آویخته‌ام . از کش (: بغل، پهلوی) + آخیز
(آخیزیدن = آگیشیدن) : به پهلوی نیم‌خیز شدن برای زدن گوی : دکتر معین از
انوالا چنین ترجمه کرده : « شانه رقیب را زیر تنه خود جای دهم » (از اینقرار
چوگان بازی یکنوع کشتی بر روی اسب بوده!) .

۲۱ - زیر تنگ (: دوال زبن) و بسر اسب ، اصلاح دکتر نوایی است ،
اولی، تنه و اخیر « سرانگیز » (گرز؟) جعل شده بود.

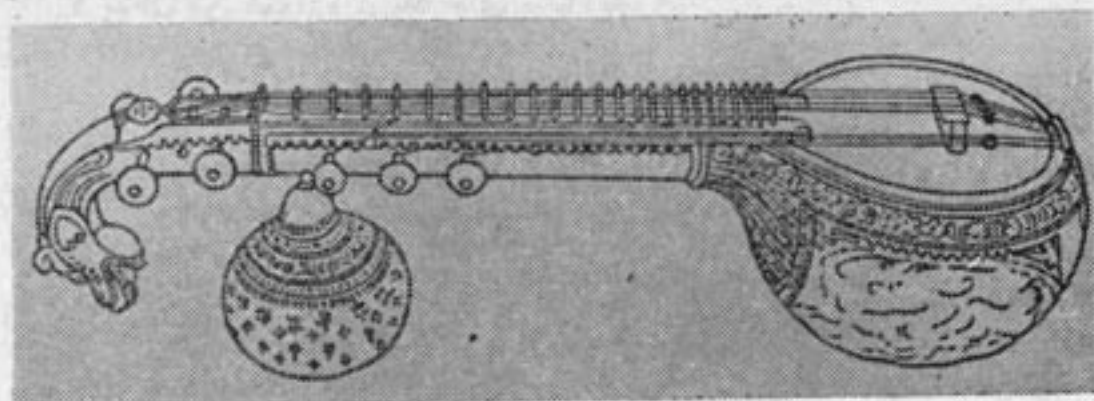
۲۲ - قوج جنگی، دژکوب.

۲۳ - آلت نبرد.

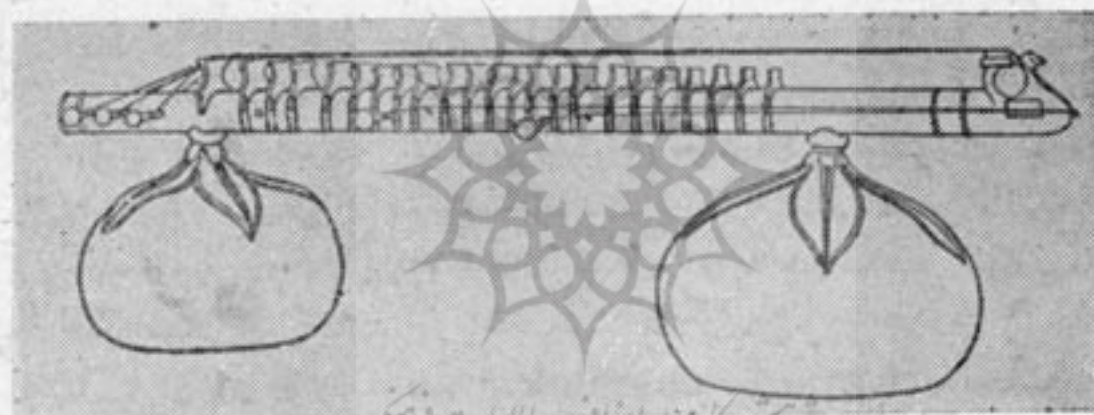
۱۷- ولی اکنون دوده‌ام آشفته، نزار و تباہ شد و مادرم نیز به بهشت^{۳۹}

شد .

۲۴- انوالا ، در متن لیر Lyre ترجمه کرده و گویا به فرهنگهای فارسی



وینا در شمال هند



وینا در جنوب هند

نظر داشته. اما در زیر نویس ، پیرو نظر کورت ساکس Curt Sachs که طرف مشاوره او در زمینه شناسائی نامهای آلات موسیقی بود، آنرا به عود برمیگرداند، و از اینجا آرتور کریستن سن ، (ساسانیان ج ۲ - ص ۵۰۶) عود هندی نقل نموده و ظاهراً با وین ساز متداول هندوستان تطبیق کرده است . وینا یا وین امروزه در هند به نوعی بربت (بزعم ساکس ص ۲۲۵ تاریخ آلات موسیقی ؛ سنتور Zither) گفته میشود که دارای دو کدوی میان تهی برای کاسه طنین صوت و چهار یا پنج تار میباشد. یکی از کدوها روی شانه چپ قرار گرفته ، بایک زخمه سیمی که در بن ناخن میکنند ، نواخته میشود . نزدیک به بیست پرده متحرک این ساز قادر است همه فاصله های لغزنده دستکاههای بشمار موسیقی هندرا اجرا نماید ، در جنوب هند

این شکل قدیمی جای خود را به ساز دیگری بهمین نام داده است که کاسه سختی شبیه کاسه تار جای کدوی انتهائی را گرفته و کدوی دیگر نیز بصورت کوچکتری تحلیل رفته است ، حالا این سؤال پیش میآید که آیا ون ساز متداول ساسانی چیزی شبیه این ساز بوده است ؟ تا آنجا که نقش های بازمانده ساسانی میتواند گواهی بدهد ، باید گفت سازی با این اوصاف دست کم در بز مه های درباری و یا اشرافی معمول نبود . بخصوص که در گوشه و کنار ایران هم اثری از آن بجا نمانده . وانگهی « این يك اشتباه عمومی است که تصور میکنند يك نام همیشه بهمان سازی اطلاق میشود که امروز با آن همراه است . همین وینا يك نمونه روشنش هست . معمولاً از آن بنام « کهنترین ساز هندی » یاد میشود ولی البته فقط خود اسم کهنه است و شاید از بین یا بینت (= چنگ) مصر باستان آمده باشد ، اما سازی که این نام را داشت پیش از هزار سال قبل از پهنه هند ناپدید شد و نام خود را به ساز دیگری از نوع بریت سپرد » ساکس ص ۲۲۴ .

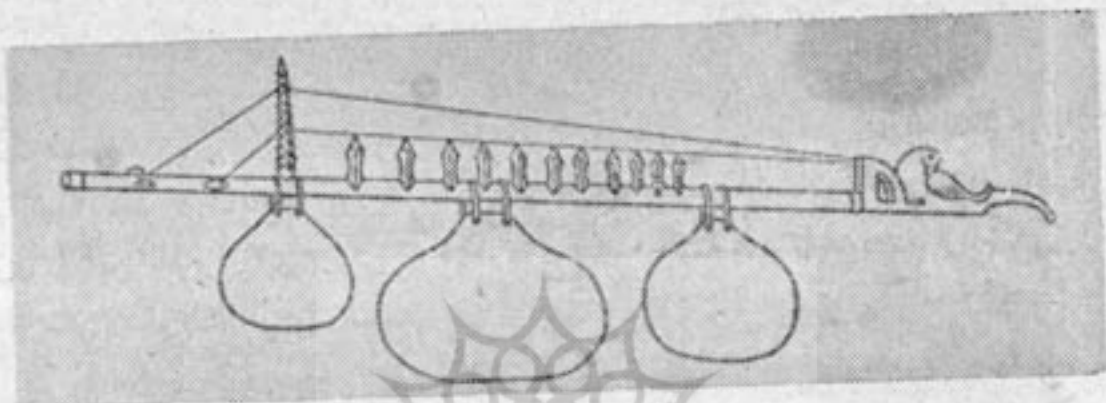
بهر حال میتوان تصور کرد ، لولیان رامشگری که بنا بر روایت از هند فراخوانده شدند ، ون و ساز دیگر کنار را با خود همراه آورده باشند - زیرا طبعاً هر رامشگری با سازهای ملی دیار خود آشنائی دارد - ولی سازهایی که بنام های مزبور ممکن است در حدود هزار و پانصد سال پیش بدربار ایران معرفی شده باشد ، بطور قطع هیئت امروزی را نداشته ، و شاید موافق نوشته فرهنگهای فارسی و عربی ون یا ونج در اصل چنگی بوده که بانگستان مینواختند ، در ضمن از صورت عربی ونج میتوان حدس زد که نون اصلی غنه بوده نزدیک به ونک تلفظ میشده و از اینجا هیئت ونج وارد زبان عربی گردیده است . لازم پیادآوری است که در پهلوی - و هنوز درمازندران - ون نام درختی نیز هست (اوستائی Vana درسانسکریت هم بهمین معنی است . بهمن یشت صادق هدایت ص ۷۸) اما در ظاهر با کلمه مورد بحث ما ارتباطی ندارد مگر اینکه بتأیید صاحب نظران ون يك نام قدیم ایرانی برای چنگ شناخته شود . آنگاه شاید رابطه ای که میان بریت وعود هست ، در اینجا هم به ثبوت برسد .

۲۵ - بریت هم در پهلوی آمده ولی در اینجا بر بون است . عود در قدیم باین نام خوانده میشد و فقط در زمانهای نسبتاً جدید (از دوره اسلامی) بریت جای خود را به عود میدهد که چوبش در ساختمان آن بکار میرفت . رود نیز نام مجازی دیگری است برای این ساز (زود = زه ساز و روده) ها . یونانیها که از راه

۱۹ - شاهنشاه به ریدك گفت كه تو ریدك كه ایدون خوش آرزویی ۴۰ و

آناطولی با بریت آشنا شده بودند تحت نام باربیتوس **Barbitos** و باربیتون **Barbiton** سازی تعبیه کردند که حد فاصل میان بربط و لیر، ساز متداول خودشان بود ولی این مسئله نباید در تشخیص هیئت ایرانی بربط که همان عود باستانی است شبهه ایجاد نماید (از نظر رابطه چوب و ساز نگاه بمقاله سازهای بلوچی ترجمه و بریت نام کهن عود نگارش نویسنده مجله موسیقی ش ۷۶. و ش ۸۲ دوره سوم).

۲۶ - در ترجمه انوالا معلوم نیست سنتور (**Zither**) به تنبور بر میگردد



ساز هندی بنام کناری

یا کنار زیرا معنی یکی از آن دو از قلم افتاده است در حاشیه پیرو نظر ساکس **C. Sachs** کنار به عودی تعبیر شده که دسته‌ای بلند و تنه‌ای مانند تخم شترمرغ داشته مبنای این نظر معلوم نیست اما ساکس ۲۵ سال بعد از آن تاریخ در کتاب یاد شده یک ساز هندی موسوم به کناری **Kinnari** را از انواع سنتور دستی **Stick Z.** معرفی میکند (به زعم او سنتوری که بجای کاسه طنین داری کدوهای میان تهی است که به قطعه چوبی نصب شده است) در ضمن با شکل کناری که روی دسته ساز نشانده (تصویر ۲۲۵) پیدا است که بیک ریشه‌شناسی عامیانه نظر داشته باری کنار بامشخصاتی که گذشت در حدود قرن هفتم میلادی (تقریباً هم‌زمان با عصر خسرو پرویز در تصاویر کاخ ماوالی پوران **Mavalipuram** هند ظاهر میشود ولی مسلم است که از انواع ون بشمار می‌آید چنانکه در بخش دیگر این کتاب بصورت ون کنار هم ضبط گردیده است .

۲۷ - سرود مطلق شعر است که با موسیقی همراه باشد از این رو همه اشکال و انواع شعر بیش از اسلام را در بر میگرفت (نگاه بیادداشت ۲۹)

۲۸ - چکامه بداستانهای عاشقانه منظوم گفته میشود که خنیاگران (عاشق‌ها)

دانش تو درخوراك خوش و جامه^{۴۱} خوب و چابك است بگوى كه ازخورا كهها
كدام خوش تر و بامزه تر است.

همراه با ساز و آواز اجرا میکردند اطلاق چكامه به قصیده عربی در دوره اسلامی
فقط از نظر تعداد ابیات و شباهت ظاهری صورت گرفته است شاید مرکب از چر
(در چر گر = خنیا گر) + كامه (آرزو - عشق) در کردی چریکه بهمین معنی است.
۲۹ - انوالا از توجه بمعنی باریك كلمه در این مورد غافل مانده تعبیر
جالب آن كه پاسخ گفتن به ساز است باشعر و آواز مدیون نظر نوایی است مفهوم
این واژه نشانه پیوند تفكیک ناپذیر ساز و سخن در سراسر دوره پیش از اسلام می-
باشد كه در مقاله نگارنده « وابستگی شعر و موسیقی (شماره ۵۳-۵۴ دوره سوم
مجله موسیقی) برای اولین بار بعنوان يك نظر تازه با مدارك كافی پیشنهاد شده
است ظاهراً این رسم تازمان تألیف تاریخ سیستان (حدود قرن چهارم) فراموش
نشده بود؛ « كه تا پارسیان بودند سخن نزد ایشان به رود (؛ بریت) باز گفتندی
بر طریق خسروانی ». ناگفته نماند كه فقید ملك الشعرای بهار در سلسله مقاله شعر
در ایرانیت واژه را بغلط یکی از انواع شعر شناخته و حدس های بی اساسی درباره
آن زده است پتواژه مرکب است از پیشوند پت (= پاد - پد - پی) + واژه
واژه (سخن) بر رویهم پاسخ گوئی نگاه باسدى ؛ پتواز - بیواز (= پیواز) ؛
اجابت کردن .

۳۰ - قرائت صحیح از نوایی است آن والا پهو از يك خواننده با واژه قبلی
جواب دادن و جواب خواستن ترجمه کرده است و برای توجیه حدس نادرست خود
به رسم خیال گاو در کجرات هند متوسل شده كه در آن دسته های رقیب در برابر
هم ایستاده بمنظره میپردازند و هنرهای خود را به رخ میکشند.

پای بازی - ترکیب نسبتاً تازه ای بنظر میرسد چه بنا بر اشاراتی كه در گانا
موجود است ، ابرمرد مصلح پایكوبی و هلله را بمنزله بازمانده مراسم دیویسنان
ناخجسته دانسته مردم را به رامش معنوی فراخوانده است از این رو شاید بتوان
گفت كه این رسم كهن در اواسط دوره ساسانی نوآیین شد و حتی جزو برنامه پرورشی
اشراف زادگان قرار گرفت...

۳۱ - روشنان فلکی. ثوابت. در اینجا ستاره شناسی Astronomy مورد
نظر است .

۳۲ - ثوابت. منظور اخترشمارى Astrology دانش خرافى بشر است كه
بموجب كارنامه بهرام چوبین (ترجمه تاریخ طبری) در زمان خسرو پرویز رونق
تمام داشت.

۲۰ - گوید ریڈک کہ پادشاه هفت کشور^{۴۲} انوشه و کامروا باد خوراک
آن خوش تر و بامزه تر که در گرسنگی^{۴۳} و تندستی و بی بیمی خوردند.

۳۳ - پهلوی : چترنگ اوستائی **Chaturonga** = چهار رنگ ،
چهارخانه.

۳۴ - نرد ، پ ، نوار تخشیر .

۳۵ - يك نوع بازی .

۳۶ - همگنان مرکب از پیشوند هم + آر ($\sqrt{\text{ar}}$) : به جنبش در آمدن -

به ستیز برخاستن ...) = همبرد ، رقیب ، برای بن اوستائی **ham-arena**
پارسی باستان ، **ham-arana** : همورد ، دشمن . نگاه به یادداشتهای گائتا
استاد پورداوود .

۳۷ و ۳۸ - نام بازی واصطلاح مربوط به آن .

۳۹ - نوایی . انوالا ، بدبخت شد .

۴۰ - ثعالبی از اینجا نام ریڈک را خوش آرزو پنداشته .

۴۱ - پ ، برهمنک (بهمن پشت . ص . ۵ . ۹۱ و کارنامه) . در فرهنگها

بهرامه بمعنی جامه سبز رنگ آمده که حتماً قلب برامه = برهمه باید بوده باشد .
نظیر پهریز و پرهیز که شکل اول هنوز در مازندران و آذربایجان بایاء مجهول
متداول است .

۴۲ - مرکز هفت کشور خوانیرس زمین میباشد که ایران در دل آن جا

گرفته .

۴۳ - تصحیح از کیاست بقرینه ترجمه ثعالبی ، شده الجوع . قراءت الوالا ،

جوانی است .

۴۴ - پ ، وهیک ، بزغاله . در لهجه بیدهندی وهی همین معنی را میدهد و

در بندهشن بزرگ برای برج جدی (بزغاله) همین واژه بکار رفته . ابوریحان
نیز بهی آورده است انوالا ، بره شیری و بز نر **he - goat Lambkin** تصحیح
و توضیح از کیاست .

۴۵ - پر و پشم بر کردن و پیراستن . در فرهنگ اسدی رت ، برهنه و تهی

ولی در شعر لیبی گویا اورت **Owrot** بکار رفته : فرمان کن و آهک کن و زرنیخ
بر اندای - بر روی و برون آر همه رویت ازورت (همزه حذف گردیده ولی خوانده
میشود) . در شیرازی و دماوندی اوریت کردن (= اورت : آب روت یعنی در آب
جوش انداختن و پر کردن مرغ . مازندرانی **Urik** . لخت ، پر ریخته .

- ۲۱ - ولیکن بزغاله^{۴۴} دوماهه که به شیر مادر و آن (شیر) گاو پرورده است . روتن^{۴۵} ، وهم برشتن^{۴۶} و با آب کامه^{۴۷} اندوذه^{۴۸} خورند یا سینه گاو گاو فربه به سپید پاک^{۴۹} خوب یخته بشکر و تبرزد^{۵۰} خورند .
- ۲۲ - شاهنشاه پسندید و سخن او راست پنداشت .
- ۲۳ - دو دیگر فرمود پرسیدن که کدام مرغ^{۵۱} خوش تر و بامزه تر است .
- ۲۴ - ریدک گوید که انوشه بوید این مرغان همه خوش و نیکوانند .
- بقیه دارد



- ۴۶ - کباب کردن . پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- ۴۷ - آبکامه ، نانی که از خمیر ترش پزند و در سبزه که کنند و بجای ترشی و آچار بکار برند . ف. رشیدی . سه واژه اخیر از نوایی است . انوالا و کریستن سن
- عصاره زیتون خوانده اند .
- ۴۸ - از مصدر اندودن ، پوشاندن (با گل یا چیز دیگر) دماوندی ، اندود کردن (روی دیوار را با گل پوشاندن) در مازندرانی بهمین معنی انوسن . و نیز انون ، زمینی که از آب پوشیده است .
- ۴۹ - کریستن سن (ساسانیان ص ۵۰۱) Spid pak را خوراکی دانسته که با اسفناج و آرد و سرکه میپخته اند ثعالبی ، سکباج .
- ۵۰ - نبات - شکر پالوده . قند .
- ۵۱ - پ ، مورو ، و مورغ . برهان ، مرو بضم ، پرنده . دماوندی ، مرویجک = مرو + ایجک (ایژه ، پسوند تصغیر) ، گنجشک .